

The occupation of Iraq: a military perspective on lessons learned

چشم‌اندازی نظامی بر درس‌های آموخته شده از اشغال عراق^۱

سرگرد ماتیو هاور^۲

«تو آن را شکستی، [پس] متعلق به توست.»^۳ این هشدار بود که گفته می‌شود «کالین پاول» وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا پیش از تصمیم حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ به جرج بوش، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا اعلام کرد و [در عین حال] این جمله مسوولیت‌های یک قدرت اشغالگر را در وضعیتی که یک دولت پس از اعمال اقتدار بر سرزمین میزبان عهده‌دار می‌شود، نشان می‌دهد.^۴ حقوق بین‌الملل حاکم بر اشغال در وهله نخست در دو معاهده تدوین شدند: مقررات ۱۹۰۷ لاهه در مورد قوانین و عرف‌های جنگ زمینی و کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ در مورد حمایت از اشخاص غیرنظامی در زمان جنگ. نوشته‌های بسیاری پیرامون موضوع مبتلابه حقوق اشغال در پرتو اشغال در دوران مدرن همچون اشغال عراق از مه ۲۰۰۳ تا ژوئن ۲۰۰۴ به رشته تحریر درآمده‌اند. برخی دیگر هم در خصوص این پرسش نوشته‌اند که آیا اشغالگران آمریکایی و انگلیسی تعهدات خود را طبق حقوق اشغال به اجرا درآورده‌اند یا خیر. نوشتار حاضر به جای این که به این موضوعات بپردازد، به اختصار چشم‌انداز نظامی آمریکا را پس از اشغال عراق به تصویر می‌کشد و برخی از نخستین درس‌های آموخته شده از آن را تبیین می‌کند. این درس‌ها در سه دسته قرار می‌گیرند: برنامه‌ریزی، آموزش و اجرای میان‌آژانس‌ها.

^۱ برگردان به فارسی: عبدالله عابدینی

^۲ Major Matthew R. Hover is Judge Advocate in the US Army. He holds an M.A. in National Security and Strategic Studies from the US Naval War College; an LL.M. from the US Army Judge Advocate General's Legal Center and School; a J.D. from the Ohio State University Moritz College of Law; and a B.S. from the Michigan State University. He is presently assigned as an Operational Law Attorney at the US Central Command at MacDill Air Force Base, Florida. Major Matthew R. Hover previously served in the International Law Department of the US Naval War College, Newport, Rhode Island, and also served twice in Iraq and once in Afghanistan in Operational and International Law assignments. The views expressed in this article are those of the author and do not necessarily reflect the positions of the U.S. Government, Department of Defense, or the U.S. Army.

^۳ Bob Woodward, *Plan of Attack*, Simon and Schuster, New York, 2004, p. 150.

این بیان یک اصطلاح آمریکایی است موسوم به «قاعده انبار سفال» که در امور سیاسی و نظامی به کار برده می‌شود و معنای عادی آن این است که اگر مشتری جنس مورد معامله را در حین خرید شکست، باید از عهده جبران خسارت آن برآید. (م. ر.ک.:

https://en.wikipedia.org/wiki/Pottery_Barn_rule

^۴ Hague Convention (IV) Respecting the Laws and Customs of War on Land and its Annex: Regulations. Concerning the Laws and Customs of War on Land, 18 October 1907 (hereafter Hague Regulations), Art. 42.

برنامه‌ریزی عملیاتی نظامی

گفته شده که یک ارتش می‌تواند تا زمانی که به وسیله راهبردهای درست پشتیبانی می‌شود بر اشتباهات تاکتیکی غلبه نماید اما تاکتیک‌های درست نمی‌توانند بر راهبردهای ضعیف چیره شوند. آلمان در زمان جنگ جهانی دوم نمونه‌ای در این خصوص تلقی می‌شود. ارتش آلمان به طور کلی به لحاظ سطح تاکتیکی بر متفقیین برتری داشت اما گام‌های نادرست راهبردی به بهای شکست آنها در جنگ تمام شد. برنامه‌ریزی مشترک فعلی امریکا شامل لزوم انجام برنامه‌ریزی برای شش مرحله از یک مأموریت است که موارد زیر را در برمی‌گیرد: شکل (مرحله صفر)، ترساندن (مرحله نخست)، به دست گرفتن ابتکار عمل (مرحله دوم)، غلبه (مرحله سوم)، ایجاد ثبات (مرحله چهارم)^۵ و توانمندسازی اقتدار غیرنظامی (مرحله پنجم).^{*} اشغال در مرحله چهارم یعنی ایجاد ثبات جای می‌گیرد اما متأسفانه برنامه‌ریزی نادرست برای این مرحله در هر دو سطح راهبردی و عملیاتی، اجرای تاکتیکی اشغال در عراق را از همان ابتدا به سرنوشت بدی دچار کرد. در برنامه‌ریزی نظامی مدرن امریکا، فرماندهان رزم، برنامه‌ریزی عملیاتی را همراه با راهبرد دریافتی از رئیس فرماندهان مشترک ارتش،^{**} وزیر دفاع و رئیس جمهور انجام می‌دهند.^۶ فرماندهی مرکزی امریکا مسوول فرماندهی رزمندگان برای برنامه‌ریزی عملیاتی در زمان حمله به عراق بود. نقل قول مفتضح «پل ولفوویتز» معاون وزیر دفاع در فوریه ۲۰۰۳، نادرستی محاسبات را در مورد نبود برنامه‌ریزی راهبردی برای اشغال عراق چنین بیان می‌دارد:

«ما در مورد اشغال عراق صحبت نمی‌کنیم. ما در خصوص آزادسازی عراق صحبت می‌کنیم. بنابراین، زمانی که رژیم عراق ساقط شود، ما [مردم عراق] را اساساً به عنوان خوش‌آمدگویان به ما به عنوان آزادکنندگان [آنها] خواهیم دید.»^۷

بعد از آن که ژنرال «اریک شینسکی» رئیس ستاد مشترک ارتش با این موضوع مخالفت کرد و در کنگره «چیزی در حدود صدها هزار سرباز» را برای تأمین امنیت در طول اشغال عراق تخمین زد، ولفوویتز به کنگره اعلام کرد که پیش‌بینی شینسکی «کاملاً خارج از منطق» بوده و معتقد بود که نیروی لازم برای اشغال در طول چند ماه از

^۵ Joint Chiefs of Staff, Joint Publication 5-0, Joint Operation Planning, 11 August 2011, Chapter III, Section C (hereafter Joint Pub. 5-0). See also Joint Chiefs of Staff, Joint Publication 3-07, Stability Operations, 29 September 2011, p. III-4 (hereafter Joint Pub. 3-07).

^{*} Shape (Phase 0), Deter (Phase I), Seize the Initiative (Phase II), Dominate (Phase III), Stabilize (Phase IV), and Enable Civil Authority (Phase V)

^{**} Chairman of the Joint Chiefs of Staff (CJCS)

^۶ See generally Joint Pub. 5-0, above note 4, Chapter II.

^۷ Paul Wolfowitz, interview with Melissa Block (National Public Radio), 19 February 2003, available at: <http://www.defense.gov/transcripts/transcript.aspx?transcriptid=1937> (last visited February 2012).

زمان حمله فقط ۳۰ هزار نفر می‌تواند باشد.^۸ در حالی که این نوع از محاسبات نادرست راهبردی مطمئناً به هیچ وجه کمکی به ارتش امریکا نکرد، برنامه‌ریزان نظامی نیز باید بار برخی از شماتت‌ها را در این مورد به دوش بکشند. در آن زمان، ارتش خواهان حضور در عملیات‌های ایجاد ثبات نبود و سعی داشت به هر وسیله‌ای از ایجاد یک ملت اجتناب کند. شاید این گونه استقرار نظامی به درستی ترجمان بیان «دونالد رامسفلد» وزیر دفاع باشد که پیش از زمان حمله گفت «ما تمایلی به ایجاد ملت نداریم. این امر آن چیزی نیست که ما می‌خواهیم. این موضوع آن چیزی نیست که ما قصد آن را داشته باشیم.»^۹ اما این امر نمی‌تواند بهانه‌ای برای برنامه‌ریزان نظامی برای نادیده گرفتن عناصر مهم برنامه‌ریزی برای مرحله چهارم باشد. درست نیست که بگوییم فرماندهی مرکزی امریکا برنامه‌ای برای اشغال نداشت یا این که کسی ماهیت چالش پیش رو را نمی‌شناخت. با وجود این، تأکید مختصری بر مرحله چهارم در قیاس با برنامه‌ریزی برای مراحل آغازین وجود داشت. به علاوه این که [حتی] برنامه‌ریزی که انجام شد به طور مؤثر تنش‌های قومی و فرقه‌ای و تفاوت‌های فرهنگی، وضعیت فروپاشیده اقتصاد عراق، احتمال شورش، چگونگی تأمین مالی اشغال در سطح تاکتیکی و چگونگی استمرار دولت عراق را مد نظر قرار نداد.

نگاهی به تاریخچه موضوع نشان می‌دهد که این امر در تضاد با برنامه‌ریزی نظامی برای اشغال آلمان در طول جنگ جهانی دوم بود. نخست این که ارتش امریکا بحث آماده‌سازی و آموزش برای اشغال آلمان را از چهار سال قبل از اجرای آن آغاز کرده بود.^{۱۰} یک طرح عملیاتی جداگانه برای اشغال وجود داشت^{۱۱} و تلاش‌ها در این خصوص به وسیله ژنرال «لوسیوس کلی» رهبری می‌شد. شش هزار مأمور ارتش در امور غیرنظامی برای این منظور آموزش داده شدند و این نیروها با نیروهای امریکا و بریتانیا که در خط مقدم اروپا قرار داشتند، ادغام شدند. به محض این که این واحدها، شهرهای آلمان را به دست گرفتند، تیم‌های مربوط به امور غیرنظامی را برای آغاز فرایند حاکمیت نظامی پشت سر خود در شهرهای مزبور قرار می‌دادند. این تیم‌ها به شعبه غیرنظامی اروپایی که مسوول نهایی اشغال بودند، پاسخگو بودند. این تیم‌ها برای ادامه یا بازگرداندن حکومت غیرنظامی، پلیس و کارکردهای قضایی

^۸ Thomas E. Ricks, *Fiasco: The American Military Adventure in Iraq*, Penguin Press, New York, 2006, pp. 95–97.

^۹ Anthony Cordesman, interview with PBS for 'The Lost Year in Iraq', available at: <http://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/yeariniraq/interviews/cordesman.html> (last visited February 2012). Cordesman is an expert in Middle East and national defense policy at the Center for Strategic and International Studies.

^{۱۰} George F. Oliver, *Rebuilding Germany after World War II*, Naval War College 3040, 2008, pp. 4–19, article on file with the author.

^{۱۱} An operation plan (OPLAN) is 'any plan for the conduct of military operations prepared in response to actual and potential contingencies'. This level of advanced planning is typically reserved for a contingency that is critical to national security; in addition to explaining the concept of operations, the plan also specifies the forces, functional support, and resources required to execute it. See Joint Pub. 5–0, above note 4, p. II–24.

تحت کنترل‌شان آماده بودند. به رغم این برنامه‌ریزی و سازماندهی پیشینی، اشغال هنوز هم مشکلات بسیاری به همراه داشت و برای مدت چهار سال به طول انجامید. در نهایت هم با کمک شایان توجه تأمین مالی «طرح مارشال» به اتمام رسید. مورد عراق به وضوح سناریوی پیچیده‌تری را همراه با تفاوت‌های فرهنگی، قومی و مذهبی بیشتر میان اشغالگران و جمعیت اشغال شده مطرح می‌کند. درس‌های تاریخی گرفته شده از آلمان باید به برنامه‌ریزان نظامی عملیات آزادسازی عراق، اندیشه درستی از چالش‌های مهمی که در مرحله چهارم پیش روست، ارائه می‌کرد؛ با این اوصاف، همان‌طور که بسیار اتفاق می‌افتد، تاریخ نادیده انگاشته می‌شود. در نتیجه، برنامه‌ریزی عملیاتی و راهبرد ضعیف، بحث دوم را پیش می‌کشد؛ یعنی نبود آموزش تاکتیکی برای وظایفی که «شوک و ترس» مرحله سوم را در پی خواهد داشت.

آموزش برای مرحله چهارم

علاوه بر کوتاهی در برنامه‌ریزی درست برای مرحله چهارم در عملیات آزادسازی عراق یا شاید در نتیجه این امر، واحدهای نظامی هم در سطح تاکتیکی از آموزش مناسب برای اشغال‌قصور ورزیدند. آموزش خلأ میان دکترین نظامی و آمادگی نیروها برای انجام مأموریت را پر می‌کند. «بررسی پس از اقدام»^{*} که توسط لشکر سوم پیاده نظام ارتش آمریکا (مکانیزه) تکمیل شد، به عنوان یکی از دو نیروی اصلی که فشارهای اولیه بر بغداد را در مارس و آوریل ۲۰۰۳ ایجاد کرد، تأیید نمود که علاوه بر [نبود برنامه‌ای برای عملیات‌های مرحله چهارم]، تمرکزی هم بر آموزش عملیات‌های نظامی-غیرنظامی پیش از آغاز عملیات‌های رزم نداشته است.^{۱۲} با توجه به این وضعیت که واحدها و مأموران امور غیرنظامی به طور مختصر تجهیز شده بودند، این نبود آموزش در عملیات‌های آغازین ایجاد ثبات بسیار آسیب‌رسان بود؛ زیرا وظایف مرتبط با عملیات‌های نظامی-غیرنظامی بر عهده واحدهای نظامی قرار گرفت که برای این کار آموزش ندیده بودند.^{۱۳} این نکته به طور خاص در طول روزها و هفته‌های پس از سقوط بغداد که ارتش آمریکا ابتکار عمل را در دست داشت و در عین حال (یک خلأ قدرت) در عراق ایجاد کرده بود، خود را نشان می‌داد. یک ژنرال ارتش معتقد بود که به‌رغم اطلاع در مورد دکترین نظامی که برای عملیات‌های

* After Action Review (AAR)

^{۱۲} 'Third Infantry Division (Mechanized) After Action Report: Operation IRAQI FREEDOM', 2003, available at: <http://www.globalsecurity.org/military/library/report/2003/3id-aar-jul03.pdf> (last visited February 2012), pp. 18 and 281.

^{۱۳} به بیان کلی‌تر، عملیات‌های نظامی و غیرنظامی متمرکز بر موضوعات موقتی یا کوتاه مدتی چون زیرساخت‌های خدمات بهداشتی، جابه‌جایی، تغذیه و اسکان دادن به غیرنظامیان بی‌خانمان، برنامه‌های امنیتی و پلیسی، ایجاد مشروعیت برای حاکمیت دولت میزبان، هماهنگ‌سازی پشتیبانی عملیات‌های نظامی و غیرنظامی از فرماندهان تاکتیکی، همکاری، و در صورت امکان، یکپارچه‌سازی فعالیت‌های سازمان‌های بین‌الدولی و سازمان‌های غیردولتی با عملیات‌های نظامی است. رک.

Joint Chiefs of Staff, Joint Publication 3-57, Civil-Military Operations, 8 July 2008, Chapter I, p. I-5.

مرحله چهارم مد نظر قرار می‌گیرد، وی شاهد وقوع غارت و چپاول در بغداد بود بدون اطلاع از این نکته که متوقف کردن این موضوع وظیفه وی و سربازانش بود.^{۱۴} این نکته بیان روشنی از کوتاهی در آموزش است و سربازان نظامی در بغداد با این وظایف که لازم است اقداماتی را برای تضمین پیروزی خود به عمل بیاورند مانند بازگرداندن نظم شهری، ایجاد دولت موقت، ایجاد خدمات اساسی و تضمین این موضوع که نظام قضایی قادر به انجام وظیفه باشد، ناآشنا و آموزش ندیده بودند.^{۱۵}

در این بین، ناکارآمدی‌های آموزشی دیگری نیز قابل مشاهده بود. برخی اقلام مربوط به امور شهری که به عراق ارسال شدند (هزار و هشتصد سرباز مربوط به امور شهری بر خلاف شش هزار مأموری که آموزش دیده و به آلمان فرستاده شده بودند) از آموزش پیش از اعزام شکایت داشتند؛ زیرا این آموزش‌ها به جای تمرکز بر دولت عراق، نظام حقوقی، زیر ساخت‌ها و رهبری محلی، متمرکز بر بررسی اشخاص ناپدید شده داخلی، میادین نفتی سوخته شده و رفع آلودگی شیمیایی بود.^{۱۶} به همین ترتیب، آموزش فرهنگی سربازان عازم به عراق متمرکز بر پرهیز از اقداماتی بود که می‌توانست عراقی‌ها را رنجیده خاطر سازد. گرچه این نکته حائز اهمیت بود اما اگر بر مسائلی تمرکز می‌کرد که در طول ایجاد ثبات می‌توانست کمک‌کننده باشد از جمله نظام قبایله‌ای، مذهبی، این که چگونه عراقی‌ها مذاکره می‌کنند، رسوم فرهنگی و ساختار رهبری محلی، آموزش می‌توانست سودمندتر از این باشد. نمونه خاص دیگر از ناکارآمدی آموزش این است که حقوق دانان نظامی مسئول ترمیم نظام قضایی عراق شده بودند که در مجموع (۷۵٪) از زیر ساخت‌های آن در طول حمله و غارت پس از آن تخریب شده بود^{۱۷} در حالی که آنها در مورد نظام حقوقی نوشته یا حقوق آئین دادرسی یا عرف عراق آموزش ندیده بودند. یک وکیل گفته است: ما زمان بسیاری را فقط برای آموختن نظام آنها هدر داده‌ایم که می‌توانست این زمان برای استفاده بهتر جهت انجام کاری عملی به کار گرفته شود. دست‌کم ما یک ماه را صرفاً جهت تلاش برای درک چگونگی عملکرد نظام عراق از دست دادیم. با این کار ما قسمت عمده‌ای از اعتبار محلی را از دست دادیم که ناچار بودیم برای بازگرداندن آنها تلاش و تقلا کنیم.^{۱۸}

سربازان رزمنده مسئول سایر وظایف ایجاد ثبات چنین ملاحظاتی را در مورد از دست دادن فرصت‌ها در تابستان

^{۱۴} T. E. Ricks, above note 7, p. 152.

^{۱۵} Ibid., p. 150.

^{۱۶} Center for Law and Military Operations, *Forged in the Fire: Legal Lessons Learned During Military Operations 1994–2008*, The Judge Advocate General's Legal Center and School, September 2008, (hereafter *Forged in the Fire*), pp. 12–16.

^{۱۷} Center for Law and Military Operations, *Lessons Learned from Afghanistan and Iraq, Volume II: Full Spectrum Operations (2 May 2003–30 June 2004)*, The Judge Advocate General's Legal Center and School, 2005, pp. 20–21.

^{۱۸} *Forged in the Fire*, above note 15, p. 14, n. 39.

۲۰۰۳ به دلیل فقدان آموزش و سرگردانی در مورد مأموریت جدیدشان مطرح کردند. نگاهی به وقایع اخیر نشان می‌دهد که قصور نهادی در چارچوب ارتش آمریکا به طور نسبی منجر به ایجاد این مشکل شد. دکتترین ارتش در دهه‌های هشتاد تا نود میلادی و از آن مهم‌تر، مراکز مهم آموزش آن که واحدها شیوه اجرای دکتترین‌هایشان را در طول آموزش واقعی نیرو در برابر نیرو آموزش می‌دادند، در وهله نخست به جای پیروزی در جنگ‌ها بر پیروزی در جبهه‌ها تمرکز داشتند.^{۱۹} پس از میادین اصلی شبیه‌سازی شده در این مراکز آموزشی، واحدها دسته‌بندی و جهت بازگشت به موقعیت‌شان آرایش دوباره می‌شدند. جنگ خلیج [فارس] در سال ۱۹۹۱ این دیدگاه را بعد از پیروزی ائتلاف آمریکا و متحدانش تقویت کرد و بدون این که لزومی به ایجاد ثبات در کویت یا عراق احساس نماید، آنها را سریعاً برای بازگشت به مقرشان آرایش داد. حتی مورد افغانستان نیز در زمان خود شامل پیروزی سریعی در مرحله سوم با تعداد بسیار کمی سرباز پیاده بود و در زمان برنامه‌ریزی برای عملیات آزادی‌سازی عراق، شورشی در آنجا شکل نگرفته بود.

در یک بازنگری [از آنچه در عراق اتفاق افتاد]، تصور این امر مشکل است که چگونه آموزش ارتش می‌توانست تا این حد پیروزی را به شکلی کوتاه‌بینانه در نظر گیرد، آن هم در خصوص این موضوع مهم که بعد از کنار گذاشتن صدام از قدرت، ارتش باید چه کاری انجام دهند. با این وصف، ورود ارتش [به عراق] در سال ۲۰۰۳ نوعی هدف میان مدت تلقی می‌شد و به همین دلیل بود که سربازان به جای تمرکز بر آماده شدن جهت بررسی وظایف ایجاد ثبات مورد نیاز جهت حفظ پیروزی، در آوریل ۲۰۰۳ قصد بازگشت به خانه را داشتند.

مدیر امور امنیت ملی در موسسه مطالعات راهبردی کالج جنگ ارتش آمریکا نگران بود که فرماندهان ارشد نظامی آمریکا ممکن است پیروزی در نبرد بغداد را با پیروزی جنگ برای عراق اشتباه گرفته باشند و واحدهای تاکتیکی هم بر همین اساس آموزش دیده باشند.^{۲۰} نتیجه این آموزش و برنامه‌ریزی ضعیف برای مرحله چهارم، ارتشی بود که چرخ‌های [ماشین رزمی] خود را در نوع ناآشنایی از مخاصمه قرار داده بود و این موضوع مستقیماً بر توانایی انجام مسوولیت‌های یک اشغالگر طبق حقوق بین‌الملل اثرگذار بود. ارتش به سرعت در حال از دست دادن ابتکار عمل بود، برنامه‌ریزی و آموزشی جهت اشغال نداشت و همین‌طور، ساختار اداره اشغال توسط آمریکا و برخی از تصمیمات اثرگذار آن مانع از بازگرداندن به موقع امور به روال عادی خود می‌شد.

ساختار مقام اشغال: نیاز به اجرای میان‌آژانس‌ها

^{۱۹} T. E. Ricks, above note 7, p. 132.

^{۲۰} Antulio J. Echevarria II, Toward an American Way of War, US Army War College Strategic Studies Institute, March 2004, available at: <http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pubs/display.cfm?pubID=374> (last visited February 2012).

هرچند حروف اختصاری CPA به طور رسمی مربوط به مقام موقت ائتلاف در عراق بود، در عین حال بازگو می‌کرد که ارتش تفسیر دیگری از آن دارد: «فاقد توان تولید چیزی.»^{۲۱} در حالی که برخی سطوح اصطکاک میان آژانس‌ها امری معمول است و در دولت امریکا چیزی دور از انتظار نیست و حتی شاید مناسب هم باشد، ارتباط مقام موقت ائتلاف (وزارت امور خارجه) و ارتش (وزارت دفاع) در طول اشغال عراق مهلک و سمی بود. از آنجایی که کوتاهی‌های اطلاعاتی پیش از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا حدودی منجر به کوتاهی در همکاری و هماهنگی میان آژانس‌ها شده بود، همین ناهماهنگی‌ها نیز موجب مشکلاتی از سوی مقام موقت ائتلاف و ارتش شده بود. اشغال مستلزم سطحی از اجرای میان آژانس‌ها بین پرسنل نظامی و غیرنظامی است که نهادهای امریکایی در آن زمان آماده اجرای این موضوع نبودند. با وجود این، پیش از بررسی درس‌های آموخته شده در مورد این آژانس‌ها، پرسش قابل تأمل این است که آیا یک افسر ارتش یا کارمند دولت می‌تواند راهبری اشغال را عهده‌دار شود. می‌دانیم که ایالات متحده بلافاصله پس از سقوط بغداد، رهبری مقام موقت ائتلاف را به سفیر «پل بومر» داد. ارتش نیز بسیاری از تصمیمات مهم مقام موقت ائتلاف را که تأثیر منفی بر توانایی حفظ امنیت آنها داشت، مورد انتقاد قرار داد. یکی از مهم‌ترین آنها دستور انحلال و عاری‌سازی نهادهای نظامی و انتظامی عراق از بعضی‌ها بود که صدها نفر را بیکار کرد و به شورش‌های احتمالی دامن زد. در عین حال، دست به کاهش نیروهای زد که ارتش اشغالگر می‌توانست برای تأمین امنیت از آنها استفاده کند.^{۲۲} در مورد این پرسش که آیا یک رهبر نظامی می‌توانست اشغال را به جای یک فرد سیاسی اداره کند، تاریخ و دکتترین یک بار دیگر این موضوع را روشن می‌کنند. پیش از اشغال آلمان، رئیس جمهور روزولت معتقد بود که این موضوع ماهیتی غیرنظامی دارد. اما بعد از کوتاهی‌های وزارت امور خارجه در ایجاد ثبات در افریقای شمالی نظر خود را تغییر داد.^{۲۳} به همین جهت روزولت کنترل اشغال آلمان را به وزارت دفاع محول کرد و ژنرال «لوسیوس کلی» به عنوان حاکم نظامی از جانب وی انتخاب شد. ژنرال کلی مسوول اداره تیم‌های حکومت نظامی و اجرای طرح عملیاتی بود که به طور کلی یک اشغال موفق به حساب می‌آمد؛ با این حال، این مثال ثابت نمی‌کند که اشغال تحت فرماندهی نظامی می‌توانست از مشکلاتی که در عراق وجود داشت، اجتناب ورزد. در واقع نازی‌زدایی در آلمان باعث ایجاد مشکلات مشابهی در خصوص بعضی‌زدایی در عراق شده بود. اشغال در آلمان مستلزم چهار سال زمان برای استقرار دولت آلمان بود که قادر به اداره کشور باشد. با وجود این، داشتن رهبر نظامی در اشغال دست‌کم برای آغاز انتقال از مرحله سوم به

^{۲۱} T. E. Ricks, above note 7, p. 204.

^{۲۲} G. F. Oliver, above note 9, p. 3.

^{۲۳} Ibid., pp. 5–8.

چهارم مزایای نظامی هم دارد از جمله اتحاد فرماندهی و توانایی به کارگیری ظرفیت لجستیک و برنامه‌ریزی نظامی. هرچند تاریخ نشان می‌دهد که جهت اداره اشغال، یک رهبر نظامی بر سیاستمدار اولویت دارد اما دکتترین نظامی و رویه اخیر دولت امریکا اشغال را به عنوان یک پروژه غیرنظامی مد نظر قرار می‌دهد.

دستورالعمل شماره ۴۴ ریاست جمهوری در مورد امنیت ملی در سال ۲۰۰۵، وزارت امور خارجه را به عنوان آژانس نخست برای ایجاد ثبات و فعالیت‌های بازسازی مد نظر قرار داد.^{۲۴} دستورالعمل بعدی وزارت دفاع نیز به نقش پیشرو وزارت امور خارجه اذعان نمود، اما دکتترین دفاع، واقعیت [دیگری] را مورد تأیید قرار داد.^{۲۵} بر این اساس، کتاب مشترک ۰۷-۳ مربوط به عملیات‌های ایجاد ثبات بیان می‌دارد که تا زمانی که آژانس‌های دیگر دولتی امریکا، دولت‌های و نیروهای امنیتی خارجی یا سازمان‌های بین‌المللی قادر به پذیرش این نقش باشند، نیروهای نظامی مشترک می‌توانند تلاش‌های مربوط به ایجاد ثبات را رهبری کند. ضمیمه چهارم که دکتترینی را برای یک مقام انتقالی انتظامی ارائه می‌کند، قطعاً ارتش را در این رهبری مد نظر قرار می‌دهد.^{۲۶} با این حال، رویه و دکتترین نظامی در این نکته هم‌نوا هستند که وزارت امور خارجه در صورت مهیا بودن شرایط، رهبری را به دست خواهد گرفت. همچنین، بخش مهمی از دستورالعمل ۴۴ ریاست جمهوری بیان می‌دارد که این دستورالعمل دست‌کم به لحاظ تئوریک، با کاهش نگرانی‌ها در خصوص این که کدام آژانس در عمل رهبری خواهد نمود، هماهنگی و برنامه‌ریزی را افزایش می‌دهد.

این دستورالعمل بدین منظور طراحی شده بود تا بر اساس درس‌هایی که از عراق گرفته شده، عمل کند و در نتیجه، فرایند برنامه‌ریزی جامعی میان آژانس‌ها را برای اشغال‌های آینده ایجاد کرد که در سطح راهبرد ملی آغاز می‌شود و به تمام امور مربوط تا سطح تاکتیکی نیز گسترش پیدا می‌کند. دکتترین جدید نظامی با عنوان «آنچه از تجربیات سخت عراق و افغانستان آموخته شده» اهمیت عملیات‌های ایجاد ثبات را برابر با عملیات‌های رزم با تسلیحات متعارف قرار می‌دهد.^{۲۷} نکته حائز اهمیت دیگر این که دستورالعمل ۴۴ سازمان دائمی را جهت تقویت تعامل میان آژانس‌ها ایجاد کند، زیرا قصد ندارد تا هنر همکاری میان آژانس‌ها از میان برود. به طور مشخص، اشغال عراق مصداق این موضوع بود یعنی جایی که دو آژانس با فرهنگ‌های سازمانی متفاوت برای کار با یکدیگر هم‌نوا نشده بودند و چنین قصدی هم نداشتند. متأسفانه دلیل سطح توقعات بسیار بالا موجب بروز این ناهماهنگی

^{۲۴} The White House, 'National Security Presidential Directive/NSPD-44', Washington DC, 7 December 2005, available at: <http://www.fas.org/irp/offdocs/nspd/nspd-44.html> (last visited February 2012).

^{۲۵} Thomas S. Szayna, Derek Eaton, and Amy Richardson, Preparing the Army for Stability Operations: Doctrinal and Interagency Issues, RAND Corporation, Santa Monica, CA, 2007, p. 8.

^{۲۶} Joint Pub. 3-07, p. I-2.

^{۲۷} Ibid., p. I-1.

شد. با این حال، با گذر زمان طرفین همکاری‌های بین‌آژانسی خود را ارتقاء بخشیدند و سطحی از همکاری ایجاد نمودند و این مورد به بهترین وجه توسط تیم‌های بازسازی استانی وزارت امور خارجه در آخرین مراحل حضور نظامی در عراق به مرحله اجرا درآمد.^{۲۸}

نتیجه‌گیری

عملیات آزادسازی عراق برای همیشه ارتش آمریکا را تغییر داد و اشغال سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۴ نقش بسیاری در این زمینه ایفا نمود. دشوار است که ادعا کنیم اجرای میان‌آژانس‌ها، آموزش و برنامه‌ریزی ناقص این اشغال، نقش مهمی در توسعه شورشی که در اواخر سال ۲۰۰۴ ایجاد شد، نداشته است. این امر موجب شد آمریکا به مداخله خود در عراق برای ۸ سال دیگر ادامه دهد. برنامه‌ریزی عملیاتی و راهبرد ضعیف برای این اشغال منجر به شکست واحدهای تاکتیکی در آموزش برای ایفای نقش‌هایی بود که به آنها در حفظ امنیت کمک می‌کرد و موجب می‌شد مسوولیت‌های خود را به عنوان نیروهای اشغالگر بهتر انجام دهند. از این رو، ارتش ابتکار عملی را که بلافاصله پس از سقوط رژیم صدام به دست آورد، از دست داد. فعل‌ها و ترک فعل‌های بعدی ارتش نیز مردمان عراق را تبدیل به افرادی بیگانه ساخت و زمینه‌ساز ایجاد شرایط لازم برای برپایی یک شورش شد. زمانی که اشغال آغاز شد، اجرای ضعیف بین‌آژانس‌ها میان مقام موقت اشغال و ارتش این وضعیت نابسامان را وخیم‌تر نمود. پرداختن هزینه‌های مالی و انسانی متعدد جنگ در عراق برای آموختن یک درس، بهای گزافی بود اما به نظر می‌رسد که این درس در رویه و دکتربین برای پرهیز از اشتباهات گذشته در مسیر پیش‌رو، نهادینه شده باشد. اکنون این امر بر عهده رهبران فعلی و آینده است که تضمین کنند تاریخ خود را تکرار نمی‌کند.

^{۲۸} تیم‌های بازسازی استانی «واحدهای عملیاتی تقریباً کوچکی بودند که نه تنها از دیپلمات‌ها که از افسران نظامی و متخصصان سیاست توسعه (از آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا، وزارت کشاورزی و وزارت دادگستری) و سایر متخصصان (در زمینه‌هایی چون حاکمیت قانون، مهندسی و عملیات‌های صنعت نفت) تشکیل شده بودند و به طور تنگاتنگ با رهبران استانی و جوامع عراقی که در حال خدمات‌رسانی به آنها بودند، کار می‌کردند. در حالی که تیم‌های بازسازی استانی هزینه‌هایی را برای پروژه‌های بازسازی خرج می‌نمودند، هدف راهبردی تیم‌های نظامی و غیرنظامی حاضر در محل متشکل از اهدافی سیاسی و اقتصادی بود.» ر.ک:

US Department of State, 'Provincial Reconstruction Teams', available at: <http://www.state.gov/p/nea/ci/iz/c21830.htm> (last visited February 2012).